

یغما

شماره ۴

خرداد ۱۳۲۸

سال دوم

سید محمد محیط طباطبائی

نظری به اردستان باستانی *

۱- نام و وضع جغرافیائی اردستان

اردستان و اردستان و اردستان و اردستان به صورت بسیار قدیمی از تلفظ نام قصبه ای است که امروز تنها همان صورت نخست از سه گونه تلفظ آن در گفتن و نوشتن متداول است. توده محل که بلهجه مخصوصی از زبان پهلوی سخن میگویند در استعمال محلی آنجا را آرسون و غالباً بحذف را بصورت آسون و گاهی هم آردسون و آردسون گویند و احياناً در تحریرات مستعربین قدیم و جدید به هیئت آرسطن هم دیده میشود.

این اسم که صورت اردستان از آن در قدیمترین اسناد تاریخی محل (۱) و کتب مسالك الممالک و تواریخ معتبر عربی و فارسی ضبط شده نخست نام قصبه و یا به تعبیر برخی از جغرافیا نویسان اسم قصبه و محل معینی (۲) بوده و سپس رستاقی را که این قصبه در

(*) این مقاله پرمغز را دانشمند محترم آقای محیط طباطبائی در پاسخ آقای جدلی زاده نماینده فرهنگ اردستان نوشته اند و ما از بن روی که دیگر فضلی کنجکاو هم از آن بهره ور شوند با امتنان درج می کنیم. چنانکه خوانندگان محترم توجه می فرمایند این تاریخچه اردستان بیش از اسلام است، و اما تاریخ اردستان در دوره اسلام که محقق دانشمند با شواهد و مدارک و شرح و بسط تمام تنظیم فرموده اند با تصاویر گوناگون در شماره های بعد بچاپ خواهد رسید.

۱- و قفنامه زواره مورخ به سیصد و اند هجری. ۲- بی شک همین اردستان فعلی بوده است.

آن واقع بوده از مقوله تسمیه جزء بکل اردستان نام داده اند (۱) چنانکه امروز هم بلوکی را که اردستان مرکز آن است بلوک اردستان میگویند.

از کلیه قصبات و قری و ضیاعی که در فاصله مکانی بین اردستان و اصفهان و کاشان و اردستان وجود داشته است تنها نام زواره بصورت از^۲ واره (۲) در کتب جغرافیای قدیم معروف بوده و فاصله اردستان را از آنجا دو فرسخ نوشته اند. از این قریه و قرائن دیگری معلوم میشود در محل جغرافیائی این دو قصبه و یا بلبیده (تصغیر بلد) در دوره اسلام و حتی پیش از اسلام هم تا امروز تغییر و انتقال مهمی رخ نداده است و آنچه را که مردم بومی آن سرزمین در جهت شمال اردستان بفاصله چند میل اردستان کهنه میگویند شاید نام قریه قدیمی دیگری بوده که نظیر نام اصفهانک تابع شهر اصفهان، اردستانک و یا اردستانه خوانده میشده و بعدها در اثر حوادث اتفاقیه ویرانه و تپه ازسکنه شده است و اردستان باستانی که از روزگار کیان داستانی و هخامنشیان تاریخی بیهوده همواره وجود داشته بر همین قطعه زمینی که امروز هم عرصه آبادانی قصبه اردستان حاضر است بنیاد یافته است.

اردستان و زواره و زفرقند و مهاباد که امروز یک واحد جغرافیائی را بنام بلوک و شهرستان تشکیل میدهند در متون جغرافیائی قدیمه غالباً جدا گانه از آنها نام برده شده و بخصوص زواره و اردستان در دوران سلطنت مغول در واحد جغرافیائی مستقل بصورت دو ولایت با رقم مخصوص مالیات دیوانی تابع تومان قم و کاشان در اسناد تاریخی آن عصر یاد شده اند ولی پیش از آن عهد در صورت استقلال اداری هم هر دو تابع شهرستان اصفهان بوده اند، ولی نواحی مذکوره از دوره صفویه بدینطرف برطبق مدارک مختلف واحد جغرافیائی متحدی را تشکیل داده اند.

حدود و وسعت
محل

۴ - اشتقاق اردستان و وجه تسمیه آن

نویسنده این سطور وقتی کودک بودم و در مسقط الرأس خود میزیستم از پیران زواره افسانه ای میشنیدم که برای توجیه اشتقاق و تسمیه اردستان و زواره چنین نقل میکردند که جنگهای رستم و افراسیاب که قسمت مهمی از بیکارهای شاهنامه فردوسی را بوجود آورده در عرصه محدودی از اراضی شمال شرقی اردستان که درون مثلث زواره - اردستان - امهران قرار دارد اتفاق افتاده است و ارگ «دستان» پدر رستم یا خود «رستم دستان» در محل قصبه اردستان، و جایگاه برادرش در قلعه محکم زواره و اردوگاه افراسیاب در قریه ترک آباد که امروز آنرا تَلک آباد میگویند بوده و شیده

افسانه محلی
اشتقاق

۱- رستاق معرب روستاک پهلوی همین لفظ روستای متداول فارسی است که به بخشی از یک کوره و استان که در ایام دیرین بمنزله ایالت ولایت محسوب میشده اند اطلاق میگرددیده است ۲- ازواره معرب زواره است که هنوز در تلفظ عوام محل متداول میباشد و زاء مضموم را نزدیک بساکن ادا میکنند.

پسرافراسیاب در محل کشتخان شیکرد که در فاصله ترک آباد و زواره اتفاق افتاده اقامت داشته است (افسانه گویان زواره دیگر توجهی بوجود قریه ای در جوار اردستان بنام شیده که درست همنام پسرافراسیاب بوده و محلی در خود قصبه بنام فرامرز پس رستم و آب متازی به اسم کاوه در اردستان نداشته اند و گرنه با شرکت دادن آنها در این واقعه افسانه را رنگین تر ساخته و جلوه میدادند) و آنگاه برای ارتباط دادن این افسانه محلی باداستانهای شاهنامه به اعتبار کاریز باستانی آروانه اردستان دِرْ اَرَوْنَه ای در آنجا بوجود آورده و بیتی شعر هم به صورت :

ز سرحدری تا دُر آرونه سپه بر سپه بد بینه بر بینه

ساخته و پرداخته و به شاهنامه فردوسی نسبت داده اند ، معذک این افسانه که برای تحقق دادن بیک داستان اساطیری دیگر نقل میشود هیچ پایه تاریخی ندارد و از مقوله حدیث خرافات بشمار میرود .

کلمه آرجستان که بجای اردستان در آثار نویسندگان مستعرب استعمال شده گویی برای تأثیر دادن آن افسانه رستم و افراسیاب در وجه اشتقاق و تسمیه اردستان بوجود آمده است ، زیرا آرجستان را معرب آرجستان و مخفف ارک دستان مذکور دانسته اند ولی همانطور که جنکهای رستم و افراسیاب بصورتی که در شاهنامه آمده داستانهای است که جای حقایق فراموش شده تاریخ ایران باستان را گرفته است ، آرجستان و وجه تسمیه آن نیز بلك قسم خیالبافی است که جای بیان واقع را میگیرد .

مقدسی که در صده چهارم غالب نقاط ایران را با قدم و نظر تحقیق بکوجه اشتقاق قدیمی در نوشته راجع به اشتقاق لفظ اردستان چنین نوشته است که «زمین آن به سپیدی آرد بود . و از اینرو نامش اشتقاق پیدا میکند» و این نخستین و تنها موردی است که در کتابهای معتبر قدیم راجع بوجه اشتقاق لفظ اردستان چیزی مشاهده میشود .

این وجه اشتقاق مقدسی در بادی امر شاید بنظر قابل قبول آید زیرا آرد بمعنی غله آس کرده در زبان فارسی کتابی و برخی لهجههای محلی به صورت آرد هم وجود دارد ، اما وجه اشتقاقی که مقدسی جهانگرد ذکر کرده و تسمیه آن را آردستان مخفف اردستان مربوط به سپیدی اراضی آن محل دانسته است ، چون سپیدی خاک زمین آنجا نسبت به زمینهای دیگر دامنه کرکسکوه تبریزی و تمایزی ندارد چندان درخور توجه و اعتنا نیست بلکه برعکس تیرگی رنگ خاک اردستان و پیرامون قصبه نسبت به سفیدی اراضی شوره زار ریگستان کنار کویر در صحرای صاف خاک رستی شرق زواره که آنرا در تعبیر محلی دَغ میگویند به اندازه ای جالب توجه است که بفرض قبول وجه تسمیه مقدسی باید آنرا از مقوله «برعکس نهند نام رنگی کافور» تسمیه شیء ایضاً آن شمرد ، بنابر این چون وجه اشتقاق موضوع ندارد ، این ترجمه و تسمیه مقدسی هم قابل قبول نیست مگر آنکه به اعتبار دیگری بتوان برای وجه اشتقاق مقدسی و ارتباط بین آرد و آرد محلی ساخت . توضیح آنکه آرد و آرز و آرد در زبان محلی نایب و زواره اردستان و آن حدود به آس یا طاحونه گفته میشود و با توجه به اینکه نام محل اردستان چنانکه قبلاً تذکر

داده شد در لهجه محلی آرسون و آرسون است که مرکب از آر و سون متصرف از «سان مخفف» «ستان» میباشد، قضا را در اردستان چیزی که بتناسب محل و به نسبت کلیه قصبات و قرای مجاور فراوان است آسیاهای متعددی است که در هر محلی از محال ششگانه آنجا چند باب از آنها وجود دارد و یکی از این آسیاهای بسیار قدیمی به اندازه ای شهرت و اهمیت دیرینه داشته که نام خود را به یک محله از قصبه داده است و آن آر یا آر از محله بسیار قدیمی استان است که امروز آثار و عمران و ساختمانهای آن از بین رفته و اراضی زراعتی موسوم به املاک استان در جای آن حافظ نام باستانی محله است. آسیای مذکور را بنسب استساق و وقوع در محله استان آر استان یا آر استان و بطور اتصال آرستان میگفته اند و شاید نام آرستان پیش از دوره آتش پرستی هم باعتبار آریا آر یا آر (آسیاب آرد) آرستان و همان آرسون محلی بوده که هنوز هم در لهجه عمومی توده متداول میباشد.

پس از آنکه استان قدیمی از بین رفته اکنون در نزدیک آسیای مذکور محله جدیدی بوجود آمده که بنسب آر مزبور آنرا بر آر یعنی بیرون آسیا و در آسیا مینامند، آنگاه این نام بر آر هم در استعمال اهل قلم و مستعربین محل باب الرخی گشته است. از طرف دیگر ارتباط اشتقاقی که بر طبق قواعد تبدیل حروف بین الفاظ آر و آر و آر با آرد و آرت و آش و آرد و آرت و آس وجود دارد با ملاحظه و مقایسه اردستان و آرسون و آرسون میتوان در بین مفهوم آرد و جای آن با محل آسیا و وجه اشتقاقی که مقدسی برای اردستان بنداشته و نوشته است رابطه ای بر قرار ساخت و آنرا در خور توجه و اعتبار دانست ولی این بنده را در باره ریشه اشتقاق و وجه تسمیه اردستان نظر دیگری است که شاید پس از تمهید یک مقدمه کوچک تاریخی و تفصیل مأخذ و مبنی بیش از وجه اشتقاقی که مقدسی گفته قابل قبول و درخور توجه و اعتنای اهل اطلاع قرار گیرد.

در صورتیکه تلفظ آرد استان بفتح دال آغاز این مقاله را درست اردستان و اردستان در نظر بگیریم این لفظ در همین هیئت ملفوظی جز در مورد نام قصبه معهود به همین صورت آرد استان منتهی با تفاوت مفتوح بودن حرف آخر آرد استان زیر دریچه ها و پنجره های سنگی دیوار عمارت قصر داربوش در تخت جمشید با خط میخی و زبان پارسی باستانی ضمن یک سطر کتیبه کنده شده و دانایان به آن خط و زبان که در تفسیر و ترجمه کلمات براکنده زبان فارسی قدیم رنج برده اند با وجود اینکه آرد استان مذکور را مرکب از دو ریشه آرد و آستان دانسته اند در تفسیر و ترجمه آن اتفاق کلمه و وحدت نظر ندارند، باری در تفسیر بخش آستان که بمعنی مکان و جای آمده اختلاف عقیده ای ندارند و بنای اختلاف ایشان در تشخیص مفهوم آرد است زیرا این ریشه با اندک اختلاف تلفظ و تغییر حروف در متون مختلف باستانی در حال تنهایی و یا ترکیب بر معانی مختلف دلالت میکند و بدین جهت آرد جزو ترکیب آرد استان را از آرد به معنی روشن گرفته و بقیاس آنرا پنجره دریچه که در حقیقت جای عبور روشنائی است ترجمه کرده اند و با مشاهده وضع ساختمان و وجود کتیبه های متعدد متحدالضمون در اماکن متشابه، این توجیه و تفسیر برای کلمه آرد استان بنظر نامناسب نمآید چه روشنائی تالار بزرگ قصر قاعده از این

آرد^۱ ستانه ها و یا بنجره ها و در پیچه ها بوده است.

آرد^۲ که صورت فارسی دری و باستانی از لفظی است که تلفظ اوستایی آن آش یا آشه و آشا و پهلووی آن آرت میباشد با اندک اختلافی در تلفظ و مورد استعمال در متون قدیمه از سه زبان یعنی پاك و راست و درست و مقدس و متدین و آیین و نگهبان ثروت و مصالح بکاررفته و در جزو ترکیب عده زیادی از الفاظ و اسامی رجال و اماکن در ادبیات باستانی ایران آمده است، اردشیر و اردوان و اردایویراف و اردبیل و اردهال و اردهن و اردکان و اردمشت و ارداق و اردستان و اردی بهشت و ارد و اردی و اردو و نظائر آنها عموماً مشتمل بر ریشه آرد^۳ است که در هر موردی به اعتباری معنی خاصی میدهد.

در اینکه لفظ اردستان مرکب باشد از ریشه آرد^۴ و ستان گمان میکنم کسی را مجال انکاری نباشد و به نظر این جانب آرد^۵ در جزو ترکیب اردستان به مناسبتی که مفصل ذکر خواهد شد معنی مقدس و پاك و روشن را دارد و بدین طریق اردستان یعنی جای مقدس و پاك و روشن میباشد. تفصیل و تبیین این مطلب خود نیازمند تمهید مقدمه تاریخی است که اینک بیان آن میسر دازد.

مهر اردشیر نام یکی از هفت آتشکده معروف دوره ساسانی است که احترام و عبادت و زیارت هر يك از آنها پیش زردشتیان آن زمان مقامی برگزیده و شایسته داشته است. این آتشکده را بهمن پسر اسفندیار که او را بهمن اردشیر و یا اردشیر دراز دست هم گفته اند در قصبه اردستان بنیاد نهاد، آثار این آتشکده که بطور مختصر «مهر» هم نامیده شده در قرون اولیه اسلام هنوز درون یکی از محلات اردستان وجود داشته و نظر سیاحان قرن سوم و چهارم را بسوی خود جلب میکرده است تا آنکه بعدها در محل آن مسجدی بر پا گشته که در جای دیگر بدان اشاره خواهیم کرد. نویسندگان اسلامی از پارسی و تازی در آثار صدهای هفتم و هشتم و حتی یازدهم هم بوجود این آتشکده دیرین اردستان اشاراتی کرده اند و حتی در باره سابقه اهمیت آن نوشته اند که «مردم از اطراف و اکناف به زیارت این آتشگاه می-آمده اند».

بنابراین قصبه ای که بنیاد آن بطور مسلم بر زمان بهمن داستانی اساطیر باستانی مقدم بوده به اعتبار پیدایش يك معبد مقدس نامی و آتش تابناکی که معبود و مسجود و مطاف مردم آتش پرست آن روزگار بوده سزاوار تسمیه بنام «محل مقدس» و یا «جای پاك و روشن» که یکی از معانی اردستان میباشد شده و احتمال قوی می رود که در آغاز این زمان که آتشکده مهر اردشیر رونق بازار شهرت و سرشناسی قصبه شده، نام آرد^۶ ستان را که مرکب از لفظ آرد^۷ به معنی پاك و مقدس و روشن و آستان^۸ به معنی محل باشد برای اظهار افتخار و سر بلندی بدانجا داده باشند.

داستانهای تاریخی تصریح دارد بر اینکه مهر اردشیر آتشکده ای بوده که بهمن کیانی آنرا برپا ساخته است، ولی توجه بدون نکته که یکی وجود نام «مهر» و دیگری لفظ «اردشیر» در ترکیب اسم این آتشکده باشد ما را قدری از این مرحله داستانی میتواند به مراحل و حوادث تاریخی

مهر و مهر پرستی

فراموش شده منتقل سازد.

مهرپرستی که پیش از رواج آیین زردشتی به موازات اهورامزدا پرستی در ایران قدیم رونق داشته به روزگار پادشاهی اردشیر دوم هخامنشی نیروی تازه‌ای یافت چنانکه در کتیبه های این شهریار مانام مهرراه‌مسنگ نام‌اهورامزدا مینگریم. از طرف دیگر میدانیم که حوادث و اتفاقات منسوب به بهمن با شخصیت اردشیر دراز دست هخامنشی که او را اردشیر اول می‌گویند طوری بیکدیگر ارتباط یافته که گوئی از شخصیت تاریخی اردشیر هخامنشی و شخصیت داستانی بهمن يك شخصیت نیمه داستانی دیگری بوجود آمده که آنرا «بهمن اردشیر» خوانده‌اند.

بنابراین بعید نیست که آتشکده مهر اردشیر در دوره تبلیغ و انتشار آیین زردشت که آغاز فرمانروایی ساسانیان و پایایان سلطنت اشکانیان باشد در محل يك معبد قدیمیتری ساخته شده که آن نیز بنوبه خود پیش از آن، معبد مهر پرستان آن دیار بوده و در زمان اردشیر برپا شده باشد و همانطور که آداب و شعائر مهرپرستی در ضمن سنن آیین زردشتی تحلیل رفته و رنگ‌مزدیسنا یافته است. نام پرستشگاه «مهر» اردشیر هم به آتشکده «مهر» اردشیر تبدیل یافته، این احتمال را وجود اماکن دیگری که بنام «مهر» پیوستگی دارند تأیید میکند زیرا در شمال اردستان قریه‌ای. بقاصه دوفرسخ در مغرب زواره از روزگار بسیار قدیم وجود دارد که کاریز آن در اراضی زراعتی و خانه های اردستان تا نزدیک محلی که حدس می‌زنیم آتشکده مهر اردشیر در آنجا برپا بوده پیش میرود، این قریه را امروز «مهران می گویند که بیشک مرکب از سه ریشه «او» تلفظ پهلوی آب و «مهر» و «ان» نسبت است یعنی آب منسوب به مهر و جز این کاریز دیگری بقاصه چندصد متر از همین آتشکده شروع شده و بطرف شمال شرقی پیش میرود که امروز مربوط به زواره است ولی در روزگار قدیم قریه ای را کمتر از يك فرسخ در شمال شرقی اردستان مشروب میکرده است که آن را مهریا مهرگرد می‌گفته‌اند و یحتمل که این مهرزواره و قریه «مهران» که روزگاری هم از روی علامت و آثار سهمی از آب قصبه اردستان رامیکرفته هر دو متعلق به آتشکده مهر اردستان و یا معبد مهر اردشیر مهر پرستان داشته باشند.

در دشت محله «رامیان» اردستان از طرف محله مون (میون) میان و مسجد بجای آتشکده. یاما^۰ نک = ماه) مسجد کهنه‌ای برپا است که دست‌تصرف روزگار آنرا فرسوده ساخته و اکنون روبه ویرانی میرود. افسانه محلی میگوید که این مسجد در محل آتشکده‌ای ساخته شده است و حتی برخی از مردم بومی محل در این باب غلو کرده عقیده دارند همین چهارطاقی ویرانه جلو محراب مسجد که امروز دیوارهای آن برپا ایستاده، چهارطاقی آتشکده‌ای بوده که محراب کنونی را درون دیوار جنوبی معبد تعبیه کرده‌اند.

در صورتیکه رابطه اساسی بین این مسجد خرابه و آن آتشکده قدیمی که ناگزیر باید همان آتشکده معروف مهر و یا مهر اردشیر باشد تا این اندازه هم بنظر نزدیک نیاید، روایت محلی مزبور که بیشک سینه سینه در طی قرون از اسلاف به اخلاف رسیده کاملاً در خور اعتنا و قابل مطالعه و تدقیق است که این مسجد را بر اساس و در محل آن آتشکده‌ای ساخته‌اند که برقرار استنباط و حدس تقریبی این جانب آنهم بنوبه خود بر جای يك معبد «مهر»

مربوط بدوران مهر پرستی پیش از رونق کیش زردشتی بوجود آمده است.
 من این بنا را در پنج سال پیش برهنمایی مرحوم سید محمد علی رفیعی (۱) مدیر دبستان
 زواره دیدم و با وجود اصرار رهنما که میخواست وضع محراب را قریب عادی و دیوار را نظیر
 دیوار آتشکده جلوه دهد جز این نکته ای در نیافتم که روایت محلی این مسجد را یادگار
 آتشکده قدیم اردستان می شناسد چنانکه قدیمترین مسجد زواره هم که در محله بنکویه آنجا
 وجود دارد و بناسبت مناره مورخ به سیصد و شصت و اند هجری آنرا مسجد پامنار میگویند
 در افسانه های محلی بجای آتشکده باستانی زواره ساخته شده است و دیده شده که برخی
 از مردم زواره اصرار میورزند دیوارهای شبستان تیره و دود آلوده مسجد را که در زمستانهای
 سرد از اثر دود هیزم سیاه شده است دیوار اصلی آتشکده و برخی از طاقچه های محراب نمای
 بدنه شرقی شبستان را محراب آتشکده جلوه دهند.

۴- اردستان پیش از اسلام (داستانی و تاریخی)

در ضمن مطالعه تاریخ ایران قبل از اسلام و همچنین از روی مطالعه در برخی از آثار
 محلی به خوبی دریافته میشود که نام اردستان با اشخاص و حوادث تاریخ قبل از اسلام در
 چند مورد ارتباط پیدا میکند. قنات بسیار قدیمی و شگرف آرونه که حقیقه یکی از عجایب آثار
 اروند شاه و خسرو شاه طبیعت و صنعت کاری سازی است و در قرن سوم و چهارم هجری نیز
 به نظر سیاحان اسلامی «کاریز بسیار عظیم و عجیب» آمده است
 در اصطلاح متداول کشاورزان محل گاهی بنام قنات آرونه شاه آنهم با اظهار اعجاب و اینکه
 چنین کاری از عهده مردم عادی خارج است خوانده میشود و چنانکه میدانیم نام آرونه شاه در
 تاریخ داستانی ایران پیش از اسلام آنهم بک نوبت برای پدر لهراسب قید شده است و انتساب این
 کاریز که بطور مسلم دوسه هزار سال از کندن آن میگذرد با این نام داستانی باستانی گواه نزدیک
 قدمت بنای اردستان است، همانطور که نام کاریزهای خسرو شاه مربوط به اردستان و زواره
 باز در پیش توده محل دلیل توجه مخصوص و دخالت خسرو کیانی داستانی و یا خسرو انوشیروان
 ساسانی در امر عمران هر دو محل محسوب میشود.

چنانکه در وجه اشتقاق کلمه اردستان گفته شد بهمن پسر اسفندیار
 که در داستانهای مذهب زردشتی یکی از مروجین سرسخت و باحرارت
 کیش زردشت بود. در ولایت اصفهان بیک روز در سه گاه بامداد و
 پیشین و شام سه آتشکده بر آورد و هیربدان بدانها گماشت، یکی اندر جانب قلعه مار نان در
 حدود کوه آتشگاه فعلی و دیگری در دارک از روستای برخوار که ویرانه های آنرا
 بر سر راه اردستان و اصفهان بیست و نه سال پیش که با کاروانیان سفر میکردم دیده ام، و سوم
 بنام مهر اردشیر اندر اردستان بوده است.

از روی نام آتشکده مهر اردشیر و قراین دیگری که در مطلب
 قبل استنباط و ذکر کردیم آتشکده اردستان که در روایات داستانی
 یادگار بهمن کیانی است بایستی در محل معبد مهری ساخته شده باشد
 که به قرینه نام اردشیر از معابد پرداخته و ساخته زمان اردشیر دوم
 اردستان
 دوره هخامنشی

(۱) مرحوم رفیعی که آغاز جوانی خود را صرف خدمت فرهنگ کرد و جان در این راه
 سپرد متأسفانه هنوز سوابق خدمت او مورد توجه اولیای فرهنگ اصفهان قرار نگرفته است.

هخامنشی بوده است و از این رومی‌توان استنباط کرد که این قصبه بروز کار سلطنت هخامنشیان نیز وجود داشته و برای برآوردن معبدی بنام خداوند «میشرا» شایسته توجه اردشیر قرار گرفته است. اگر از روی موازین زمین شناسی و نسبت تاثیر میکانیکی آب قنات ارونه که در برخی جاها چند متر اطراف خود را شسته و حفر کرده است يك مطالعه و تحقیق علمی کنند شاید بتوانند به تقریب مدتی را برای عمر این کاریز که بطور مسلم ماباه اصلی آبادانی اردستان از آغاز پیدایش آن بوده تخمین کنند و بنظر این جانب این مدت کمتر از دوهزار و پانصد سال نخواهد بود.

قباد پسر فیروز در زمان پادشاهی برادرش بلاش برای اینکه تخت قباد در اردستان و تاج را حق خود میدانست با چند تن از طرفداران خویش بسوی دیار هیاطله عزیمت نمود تا بكمك خاقان به اورنگ شهنشاهی رسد.

در یکی از آبادانیهای سرراه بردهقانی فرود آمد که دختری زیبا داشت. قباد چون آن دختر را بدید بروی عاشق شد و دلش نداد که از خانه پدر او ناکام از وصل دختر برود، چون سه روز در آنجا بماند زور مهر پسر سوخرا که با او همراه بود تکلیف عزیمت نمود؛ قباد داستان دلباختگی خویش بر دختر دهقان باز گفت و گفت امروز دیدار این دختر بر تحصیل تاج و تخت پیش من مقدم است. زرمهر ترسید که قباد برجای بماند و از درنگ تدبیر ایشان در کار کشور گیری تباه شود ناچار گفتگوی با دهقان و زنش را وسیله انجام مقصود جست و بدیشان گفت که این مهتر مامردی بزرگ و از شما بس بزرگوارتر و از دودمان پادشاهی است، او را کاری بیش آمده است که اکنون در راه کنر است و بجائی همی رود. اکنون عشق دختر شما در دل او رخنه کرده و سزاوار است که دختر خویش بدو بزنی بدهید تا چند روزی با وی باشد و در پی کاری می‌رود؛ زرمهر گفت حقیقت حال او را اکنون نمیتوانم گفت ولیکن همینقدر بدانید که مردی بسیار بزرگوار است و شمارا به از او دامادی هرگز نصیب نخواهد شد و چون کارش نیکو شود آنگاه شما او را خواهید شناخت که کیست. بدین چرب زبانی زرمهر دل بدر و مادر دختر را براه آورد تا دعوت او را اجابت کردند و دختر را بزنی تسلیم قباد نمودند، قباد يك روز پس از عروسی در آنجا بود و دختر از وی بار بگرفت و قباد را انگشتری یا قوتی در انگشت بود که نگین آن بروز شب همچون آفتاب میدرخشید و هیچ جوهری همتای آن را ندیده و بهای آنرا ندانسته بود، آن انگشتر را بیادگار بدختر سپرد و رفت تا به خاقان هیاطله پیوندد. زن دهقان از دختر پرسید شوی خود را چگونه یافتی؟ دختر گفت از کار او هیچ ندانستم جز اینکه شلوار زربفت در پای داشت. پس مادر دانست که دامادش پادشاهزاده است و بدختر مژده داد که چون باز آید ما را از او کار نیکو خواهد شد. پس از آنکه دوره حمل پایان آمد دختر دهقان پسری آورد که او را خسرو نام کردند و او را نیکوهی پروردند تا آنکه قباد از سفر دیار ترك کامیاب باز آمد و در آن محل فرود آمد و شنید که او را از آن دختر دهقان پسری بدید آمده است، گفت تامادر و پسر را پیش او بیاورند. کودک چهار ساله در دنبال مادر میدوید، قضا را در آن اثنا خبر مرگ بلاش به او رسید آنرا به فال نیک برای این فرزند گرفت و چون بر سر پیر پادشاهی متمکن شد خسرو را با مادرش به پایتخت آورد.

مورخین رادر اصل این داستان اختلافی نیست ولی در محل وقوع این حادثه اختلاف

روایت دارند، عده‌ای آنرا در حدود ابر شهر یعنی نیشابور قدیم نوشته و برخی هم آنرا در حدود اصفهان به قصبه اردستان نسبت داده‌اند. سیاحان و جغرافیایان قرون سوم و چهارم جری غالباً این نظر دوم را در آثار خود یاد کرده‌اند.

ابن رسته میگوید وقتی خسرو در اردستان میزیست و بسن تعلیم رسید اردستان و خسرو او را به دبستانی در اردستان فرستادند که هشتاد کودک دیگر نیز با او در آنجا بتحصیل اشتغال داشتند تا آنکه خسرو از مسقط الرأس خود به مداین رفت و پس از مرگ پدر بیادشاهی رسید، یاران دبستانی خویش را فراموش نکرد و همه را به پایتخت فرا خواند و مورد نوازش قرار داد و ایشان را از مرتبه و ضمیم روستائی که بروفق آئین اردشیر جز رنج و محرومی نصیبی نداشت بمقام رفیع دهقانی رسانید و برای نمودن این برتری و برگزیدگی فرمود تا برای هر یک از ایشان عمارتی عالی و کوشکی باشکوه در محل بنیاد نهند و چون جز شاه و نزدیکان او مردم دیگری از حق داشتن عمارت و کوشک عالی بی نصیب بودند این بناها را علامت امتیاز و رفعت مقام ایشان قرار داد. این بناها تا قرون اولیه اسلامی هنوز برپا و برجا بود و بازماندگان آن خاندانها که داعیه نسب شرافت و دهقانی داشتند بدین یادگارها و ساختمانهای عالی و کوشکهای دلکش افتخار میکردند و سیاحان نیز از آنها بانظرا عجب در آثار خویش یاد مینمایند.

در فاصله محلات قدیمی قه‌ره و رامیان و کبودان از اردستان پیوسته محله کوشک به محله بسیار قدیمی بازار که در قرن چهارم بازارها و مسجد جامع آن نظردقت سیاحان را جلب میکرد، محله‌ای وجود دارد که آنرا در عرف عمومی «لب جو کوشک» میگویند ولی در اسناد «کوشک» تنها مینویسند.

وجه تسمیه این محل را برخی میخواهند مربوط بدوره سرکشی محمد حسین خان عرب عامری بر آقامحمد خان قاجار بدانند که نخست در اردستان علم طفیان برافراشت و در این محله عمارتی عالی بساخت ولی بعداً ناگزیر در «بارین قلعه» قریه شهر آب که آنهم از بناهای خود او بود محصور و دستگیر شد.

اطلاق لفظ کوشک بر قصر و بستان سرای عالی از روی قرائن ادبی و سابقه استعمال در کتب مسلمان مربوط به روزگاری پیش از قرن دوازدهم و سیزدهم هجری میباشد و نگارنده چنین می‌پندارد که این محله کوشک که فعلاً نیز خود ویرانه شده و اندکی تغییر محل یافته است یادگار از محله‌ای است که بدستور انوشیروان در آنجا برای همدرسه‌های اردستانی دوره کودکی او کوشک و عمارات عالی ساخته بودند و همچون محله کوشک بخارا که پس از ویرانی کوشکهای دلکش باز حافظ نام سابق آن بود، این نام محله کوشک اردستان هم بیاد بود آن کوشکها برجا مانده است.

قضا را در زوار هم دو باغ محصور که امروز عمارتی ندارد بنام کوشک وجود دارد که بعید نیست تسمیه آن خالی از ارتباط با وجه تسمیه کوشک اردستان نباشد.

تهران - خرداد ۱۳۲۸

محمد محیط طباطبائی

ذیل بر مقاله « اردستان »

داستان قباد و خواستاری او دختر دهقان را ، در شاهنامه بتفصیل آمده ، کسه چون ایرانیان قباد را از اورنگ شاهنشاهی فرو افکنند او را به « زرمهر » فرزند « سوخرای » سپردند تا بکین توزی پدر بکشد ، اما زرمهر با قباد مهربانی کرد و بند از او بر گرفت . اندک اندک میان قباد و زرمهر پیمان دوستی استوار گشت و قباد با او و پنج تن دیگر از باران خود شبانه فرار کرد و بکشور هیتالیان شد و چون بحدود اهواز رسیدند بخانه دهقانی فرود آمدند .

| | |
|------------------------------|----------------------------|
| برین گونه سرگشته این هفت مرد | باهواز رفتند تازان چو گرد |
| رسیدند پویان به پر مایه ده | بده در یکی نامبردار مه |
| بسدان خان دهقان فرود آمدند | بیودند و یکباره دم بر زدند |
| یکی دختری داشت دهقان چوماه | ز مشک سیه بر سرش بر کلاه |
| جهانجوی چون روی دختر بدید | ز مغز جوان شد خرد نساپدید |

قباد فریفته دختر شد و او را بزنی گرفت که بعداً از او نوشیروان متولد گشت . خاندان سوخرای در شیراز اقامت داشته اند ، چه این سپهدار آزموده که بدست قباد تپاه شد در آن ولایت و ولایات شرقی ایران فرمانروائی داشته ، بهر حال گذرگاه قباد که بشرق می رانده خواه از طیسفون که تختگاه بوده و خواه از شیراز که مقر فرمانروائی زرمهر باید دانست « اهواز » نمیتواند باشد و این تصورات اقوال مورخین معتبر را در اینکه قباد از اردستان گذشته و از آنجا زن خواسته است تأیید می کند .

حمزة اصفهانی در تاریخ سنی ملوک الارض والانبیاء می نویسد : قباد بایاران خود چون باصفهان گذشت باردستان فرود آمد و دختر دهقانی را در اردستان بگرفت و نوشیروان از آن دختر پدید آمد . چون قباد بیروزمند شد و پس از چهار سال بر گشت ، این دهقان کسری را باچهل تن از شریف زادگان اردستان بخدمت قباد برد و قباد فرمان داد برای هر یک از کودکان قصری بسازند و چنین کردند . آنگاه میگوید : و آثار بعض تلك القصور باقیة الی الان فی قرية اردستان .

قوام الدین الفتح بن علی بن محمد البنداری الاصفهانی که شاهنامه را در سال ۶۲۰ بر بی ترجمه کرده پس از بیان این اقوال می نویسد :

وحدثنی بهذه الحکایة عن مشایخ اهل هذه الضیعة شیخی تاج الدین محفوظ بن الطیب الطرفی ، وکان رحمه الله ینتهی نسبة الی هذا الدهقان وکان بیاهی بذلك بین الاقران . باری ، باتوجه بدین روایات متواتر مسند قطعاً این افتخار را باید از اردستان دانست که زنی از آنجا برخاسته که چون نوشیروان فرزندی پرورده است . برای تکمیل اطلاعات رجوع فرمائید بمدخل شاهنامه عربی ص ۹۷ و ص ۱۱۷ جلد دوم از همان کتاب ، و فارس نامه و معجم البلدان در ذیل لغت اردستان ، و تاریخ حمزة اصفهانی و کتب دیگر . **مجله یغما**